

بحران اقتصادی و مالی اتحادیه اروپا و همگرایی سیاسی و امنیتی اروپایی

علیرضا قربانپور نجف آبادی
دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اصفهان (خوراسگان)
مهناز گودرزی^۱
استادیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اصفهان (خوراسگان)
(تاریخ دریافت ۹۵/۸/۲۷ - تاریخ تصویب ۹۵/۹/۱۹)

چکیده

سال ۲۰۰۷ میلادی را می‌توان سرآغاز یکی از عمیق‌ترین و تأثیرگذارترین بحران‌های جهانی دانست. بحران مالی و اقتصادی جهان که از ایالات متحده آمریکا کلید خورد، به سرعت در میان سایر کشورهای عضو نظام سرمایه‌داری شیوع یافت و دامن آنها را نیز گرفت. اتحادیه اروپایی به عنوان یکی از مهمترین بازیگران نظام بین‌الملل با شالوده سیاسی و اقتصادی لیبرال دموکراتیک استثنایی بر این امر نبود، اما آنچه بیش از همه اهمیت این بحران و مدیریت آن در اتحادیه اروپایی را نزد تحلیلگران برجسته‌تر ساخت، تأثیر این بحران بر روند همگرایی سیاسی و امنیتی اروپایی بود. از ابتدای شکل‌گیری بحران تاکنون این سوال نزد صاحب‌نظران مطرح بوده و هست که بحران مالی و اقتصادی اروپا چه تأثیری بر همگرایی سیاسی و امنیتی اتحادیه بر جای گذاشته است. فرضیه این مقاله این است که نظر به بنیان اقتصادی همگرایی اروپایی - به رغم موفقیت اتحادیه اروپایی در مدیریت این بحران - بحران مالی و اقتصادی اروپا ضمن آسیب زدن به همگرایی سیاسی و امنیتی اروپا، به دلیل روند کند احیای اقتصادی و شکننده بودن اقتصاد اروپا، همچنان سایه تهدید خود را بر فراز همگرایی سیاسی و امنیتی اروپایی حفظ نموده است.

واژه‌های کلیدی: همگرایی سیاسی و امنیتی، اتحادیه اروپایی، مدیریت بحران، بحران اقتصادی و مالی.

Email: m.goodarzi@khusif.ac.ir

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال نهم، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۹۵

مقدمه

عمق و دامنه بحران اقتصادی جهان که از سال ۲۰۰۷ آغاز شد را می‌توان در تاریخ اقتصاد جهان پس از جنگ جهانی دوم بی‌سابقه دانست. این بحران، دارای وجوه شباهت چندی با چندین بحرانی است که دنیای اقتصاد پیش از این به خود دیده بود، بحران‌هایی که دارای ریشه‌ها و علل مالی بودند. دوره طولانی رشد سریع اعتبارات، بیمه پرداختی خطر کم و نقدینگی بالا از ویژگی‌های این بحران است که به لحاظ مالی آن را با بحران‌های پس از جنگ جهانی دوم شبیه می‌سازد، بحران‌هایی مانند بحران مالی ژاپن و کشورهای نوردیک در اوایل دهه ۱۹۹۰ یا بحران آسیا در اواخر دهه ۱۹۹۰ (Dhameja, 2010:11-16). با آغاز بحران در اواخر تابستان ۲۰۰۷ جوی از عدم یقین و بی‌اعتمادی فضای حاکم بر اقدامات و ابتکارات بانک‌های معتبر اروپایی و آمریکایی را خصوصاً در پروژه‌های مالی فراگرفت. نتیجه این روند بسته شدن بازارهای بین بانکی، تأثیرپذیری شدید بیمه ریسک در وام‌های بین بانکی و برخورد جدی بانک‌ها با مشکل نقدینگی بود. در این مرحله سیاست‌گذاران همچنان این تلقی را داشتند که بحران پیش‌آمده، مشکل نقدینگی است. در این حال، نگرانی از ناتوانی پرداخت دیون مؤسسات مالی نیز به مشکلات گذشته افزوده شد. با این حال انتظار سقوط سیستمیک^۱ دور از ذهن می‌نمود و این نگرش وجود داشت که برخلاف اقتصاد ایالات متحده، اقتصاد اروپا مصونیت بیشتری در برابر آشفتگی‌های مالی دارد. آنچه این نگرش را تقویت می‌ساخت این بود که اقتصاد واقعی اروپا همچنان مبتنی بر ستون‌هایی قوی مانند رشد صادرات و شاخص‌های قوی مالی تجاری است و این عوامل می‌تواند اقتصاد اروپا را همچنان به جلو حرکت دهد.

در سپتامبر ۲۰۰۸ با آغاز بحران ورشکستگی بانک‌های اروپایی و آمریکایی، این برداشت‌ها در هم شکست (ISDA Report, 2009:1). ترس همراه با هیجان وحشتناکی بازارهای سهام را فراگرفت. ارزش‌گذاری نهادهای مالی از سوی بازار با چالش جدی روبه‌رو و ذوب کامل سیستم مالی به یک تهدید جدی تبدیل شد. به این ترتیب بحران اقتصادی اروپا کلید خورد. زنجیره شکسته شدن حساب در بخش املاک، سقوط اعتبارات بازار و تنزل شدید اعتماد در

¹ Systemic collapse

بخش مصرف‌کنندگان و تجارت^۱ صحنه را برای آغاز عمیق‌ترین رکود در اروپا از دهه ۱۹۳۰ فراهم کرد (OECD, 2009). با وجود آغاز روند احیای اقتصادی اروپا همچنان این سوال به قوت خود باقی است که بحران مالی و اقتصادی اروپا چه تأثیری بر همگرایی سیاسی و امنیتی اروپا برجای گذاشت. برای پاسخ دقیق‌تر به این سؤال با استفاده از روش تحلیلی تبیینی، نخست روند شکل‌گیری بحران در اتحادیه بررسی و سپس بعد از ارائه چهارچوب نظری، در ادامه به منظور درک تأثیر بحران بر همگرایی سیاسی و امنیتی به بررسی تأثیرات سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن بر اتحادیه اروپا پرداخته می‌شود.

بررسی تأثیرات بحران مالی و اقتصادی اروپا برآمده از این باور نگارندگان است که مقایسه سرنوشت پیمان‌هایی که براساس منافع مشترک امنیتی و همکاری‌های سیاسی و نظامی در فضای جنگ سرد شکل می‌گرفت با اجماع دولت‌هایی که به واسطه منافع و همکاری‌های اقتصادی و تجاری گردهم می‌آمدند، مشخص کرد که همکاری‌های اقتصادی، بستر مساعدی برای تسری به حوزه‌های دیگر در قالب پیمان‌های جمعی فراهم خواهد ساخت. از همین رو پی بردن به تأثیرات بحران به تبع خود می‌تواند، گویای تأثیرات بحران بر همگرایی سیاسی و امنیتی نیز باشد. این امر زمانی بیشتر قابل تأمل است که بپذیریم همگرایی اروپایی با انگیزه سیاسی و اقتصادی و با هسته اصلی اقتصادی کلید خورد و ادامه حیات یافت.

۱. چهارچوب نظری

بسیاری از تحلیلگران از دیرباز برای تحلیل همگرایی - در قالب نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای - از نظریات کارکردگرایی و نوکارکردگرایی استفاده کرده‌اند. از منظر این نظریات تأسیس نهادهای ناقص، شاخصه طبیعی یک فرایند پویاست، در حالی که بحران‌ها و مشکلات پیش آمده در مسیر همگرایی را می‌توان از طریق همگرایی بیشتر حل و فصل کرد. در این راستا، طرح یورو به عنوان پول واحد اروپایی را می‌توان یک نمونه نهایی همگرایی نهادی تلقی کرد؛ بر همین اساس نیز همگرایی تجاری و حرکت سرمایه در اروپا را تنها می‌توان از طریق تشکیل یک اتحادیه پولی متصور دانست که در مقابل نیز، این اتحادیه تنها از طریق یک

¹ Confidence of consumers and businesses

همگرایی نهادی بیشتر یعنی یک اتحادیه بانکی قابل حفظ و دسترسی است. اگر بپذیریم که همگرایی سیاسی و امنیتی از اهداف بنیادین پدران بنیانگذار اروپاست؛ بنابراین تأکید کارکردگرایی و نوکارگرایی بر اهداف سیاسی بلندمدت فرایند همگرایی و جنبه پویایی آن، این نظریه را برای تحلیل همگرایی اروپایی مناسبتر می‌سازد. نوکارکردگرایان در نگرش کارکردگرایی می‌ترانند که معتقد بود همگرایی سیاسی نتیجه خودبه‌خودی همگرایی اقتصادی تلقی شده است تعدیل‌هایی ایجاد کرده‌اند (کولایی، ۱۳۷۹: ۳۴). ارنست هاس، از بنیانگذاران نظریه نوکارکردگرایی، بر این باور است که فرایندهای سیاسی و اقتصادی جنبه خودبه‌خودی ندارند و بازیگران سیاسی، متخصصان را در پیشرفت سیاسی این روندها یاری می‌کنند. وی با طرح مفهوم سرایت یا سرریزی کمک زیادی به افزایش قدرت تبیینی این نظریه می‌کند. به باور وی، ابعاد مختلف حیات اقتصادی در جهان صنعتی پیشرفته به هم وابسته است، در نتیجه هر اقدامی برای همگرایی در یک بخش، وضعیتی را ایجاد می‌کند که مستلزم همکاری در بخش‌های دیگر می‌شود و همگرایی از بخشی به بخش دیگر سرریز می‌کند و این روند ادامه می‌یابد. این روند را هاس همگرایی بخشی می‌نامد، مثلاً اگر در حوزه زغال و فولاد اقداماتی برای همکاری و همگرایی صورت گیرد به تدریج به بخش‌های دیگر مثلاً صنایع خودروسازی هم بسط پیدا می‌کند. در حوزه سیاسی نیز چنین سرایتی دیده می‌شود. در پاسخ به همگرایی بخش‌ها رفتارها، انتظارات و ارزش‌ها به تدریج تغییر می‌کنند و گروه‌های ذی‌نفع و احزاب سیاسی در سطحی فراملی به هم نزدیک می‌شوند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۶۳)؛ با این حال تفسیر این نظریات برای تحلیل جامع فرایند واقعی همگرایی اروپایی به حد کافی جوابگو نیست. مهمترین مشکلی که این نظریه با آن روبه‌روست تأکید بیش از اندازه آن بر قدرت و نقش نهادهای فراملی است (Spolaore, 2013:136-138). این مقاله ضمن بهره‌گیری از نظریه نوکارکردگرایی، به منظور از بین بردن نقصان آن در تحلیل همگرایی اروپایی خصوصاً تأکید کم رنگ شدن عناصر نقش دولت و نیز منافع اقتصادی مورد نظر همگرایی از منطق نتیجه‌گرایی که برگرفته از نظریات مبتنی بر انتخاب عقلانی مانند لیبرالیسم و نئولیبرالیسم است، استفاده می‌کند. به موجب مفروضات نظریه‌های مبتنی بر انتخاب عقلانی، تصمیم‌گیری‌های بازیگران - که

در صحنه روابط بین‌الملل عمدتاً دولت‌ها هستند- براساس منطق نتیجه‌گرایی صورت می‌گیرد (March and Olsen, 1989: 67). دولت‌ها برای رسیدن به توافق، ابتدا اولویت‌های خود را درخصوص گزینه‌های متفاوتی که در رابطه با تأمین منافع‌شان می‌توانند مدنظر قرار گیرند، مشخص کرده و بر این اساس دست به عمل می‌زنند.

۲. شکل‌گیری بحران

در تابستان ۲۰۰۷ زمانی که بانک «بی ان پی پاریباس»^۱ از قصد خود برای مسدود ساختن استمهال و بازپرداخت بدهی‌ها به سه صندوق سرمایه‌گذاری پرده برداشت، تأثیرپذیری شدید برخی کشورهای عضو اتحادیه اروپایی از مشکلات ایجاد شده در ایالات متحده آمریکا آشکار شد. در نتیجه این امر ریسک همکاری بین بانک‌ها به طرز قابل توجهی افزایش یافت. این تحول در افزایش نرخ‌هایی که بانک‌ها برای وام‌های کوتاه‌مدت در تعامل با یکدیگر در نظر می‌گیرند، نمود و بروز یافت (Brunnermeier, 2009: 77-100).

در آن مقطع زمانی هنوز کمتر تحلیل‌گر و ناظر اقتصادی بود که نسبت به شکل‌گیری یک بحران جدی سیستمیک و بروز یک تهدید جدی، مطلع و هوشیار باشد، اما از بهار ۲۰۰۸ بود که با شکست‌های «بانک بیر استرنز»^۲ در ایالات متحده و بانک‌های اروپایی «نورثرن راک»^۳ و «لندسبانک ساشن»^۴ همه چیز به یک‌باره تغییر کرد. تنها طی نیم سال، آن‌قدر لیست بانک‌های ورشکسته یا در آستانه ورشکستگی طولانی شده بود که دیگر نیازی به اعلام وضعیت هشدار نبود. طی این مدت بانک‌های آمریکایی و اروپایی Lehman Brothers، «فنی می و فردی مک»^۵، بیمه «ای آی جی»، «واشنگتن میوچوال»^۶، «فورتیس»^۷، و چند بانک دیگر یا اعلام ورشکستگی کردند یا دچار بحران شدند. این تحولات سرمایه‌گذاران را نسبت به ریسک در بازار سهام و اوراق بهادار بانکی نگران ساخت. این امر یک تأثیر جانبی ولی بسیار حساس و

^۱ BNP Paribas

^۲ Bear Stearns

^۳ Northern Rock

^۴ Landesbank Sachsen

^۵ Fannie May and Freddie Mac

^۶ Washington Mutual

^۷ Fortis

تعیین‌کننده دیگر نیز بر جای گذاشت و آن اینکه بانک‌ها را در افزایش سرمایه‌های خود از طریق سهام و دارایی‌ها با مشکل دوچندان روبرو ساخت. نهادهایی که در معرض «خطر ریسک» قرار می‌گرفتند دیگر توان تأمین مالی (فاینانس) نداشتند و مجبور می‌شدند دارایی‌هایشان را با بهایی بسیار پایین به فروش برسانند و وام‌دهی را محدود سازند. بهای دارایی‌های مشابه نیز به همین منوال کاهش و به تبع آن نیز، میزان سرمایه بانک‌ها و مؤسسات مالی و توان وام‌دهی آن‌ها نیز افت شدید می‌یافت.

در اکتبر ۲۰۰۸ رهبران اروپا و آمریکا با پی بردن به ویژگی سرایتی این بحران، در واشنگتن و پاریس تصمیم گرفتند به منظور مقابله با تبعات منفی از دست دادن سرمایه‌ها و دارایی‌های بانک‌ها، مجموعه‌ای از اقدامات و ابتکارات مالی در دستور کار قرار گیرد. به این ترتیب براساس منطق نتیجه‌گرایی و تسری، مدیریت بحران مالی و اقتصادی در جهان سرمایه‌داری از جمله اتحادیه اروپایی در دستور کار قرار گرفت. تسری که زمانی زمینه‌فکری رهبران اروپایی را برای پیشبرد همگرایی اروپایی تشکیل می‌داد، این بار در بحران به گونه دیگری خود را به نمایش گذاشته بود. بحرانی که از بخش مالی در ایالات متحده آمریکا آغاز شده بود، به بخش مالی و اقتصادی اروپا سرایت کرد و می‌رفت که بنیان‌های همگرایی سیاسی و امنیتی اروپایی را نیز تهدید کند. براساس منطق تسری و نتیجه‌گرایی - تأمین منافع ملی با محوریت دولتهای عضو اتحادیه و نهادهای اتحادیه اروپایی - مدیریت بحران مالی و اقتصادی اروپا در دستور کار قرار گرفت. از جمله این ابتکارات تأمین سرمایه جدید یا ارائه تضمین‌های جدید بر «اموال سمی»^۱ بود. نتیجه این روند تغییر تمرکز نهادهای مالی و پولی بر کمک به حفظ بهای دارایی‌ها^۲ بود؛ در این روند اموال سمی در قبال وجوه نقد یا دارایی‌های سالم^۳ مانند اوراق قرضه دولتی معاوضه می‌شوند. بهای اموال سمی نیز عموماً بین پایین‌ترین بهای^۴ و بهای در سررسید^۵ تنظیم شد تا به نهادهای مالی نیز انگیزه لازم داده شود. نهادهای مالی که در بهادهای دارایی‌های سمی

^۱ Toxic assets: دارایی‌های سمی عبارت از اموالی هستند که بدلالی از جمله از دست رفتن بازار، ارزش خود را تا حدود زیادی از دست داده‌اند و انتظار افت بیشتر قیمت آنها می‌رود.

^۲ Asset relief

^۳ Safe assets

^۴ The fire sales price

^۵ The price at maturity

اعلام ورشکستگی می‌کردند، از سوی دولت‌ها با تمهیدات جدید از جمله «تغییرات عمده در سهام و سرمایه»^۱ روبرو می‌شدند. تمام این ابتکارات با این هدف دنبال می‌شدند تا نهادهای مالی همچنان به حیات خود ادامه دهند و فضای لازم برای تنفس آنها در فضای جدید فراهم شود. علت مستقیم بحران، ترکیب حباب املاک در ایالات متحده و آلودگی ترازنامه‌های نهادهای مالی در سراسر جهان بود. به‌رغم این امر، این تحول توضیح نمی‌دهد که چرا حباب ملکی در وهله اول اتفاق افتاد و چرا این انفجار، چنین تأثیر مخربی بر اروپا برجای گذاشت؛ در این راستا، بایستی به فاکتورهایی توجه داشت که باعث تکیه بیش از حد به وام‌ها در ایالات متحده و اروپا شد (Bosworth & Flaan, 2009: 54). غالب بحران‌های مالی در گذشته با دوره‌ای پایدار و طولانی از رشد اعتباری و بیمه‌های ریسک پایین همراه می‌شدند. بحران کنونی را نیز نمی‌توان استثنایی در این بین دانست. آنچه خوش‌بینی حاکم فراوان در مقطع زمانی قبل از بحران را تقویت می‌ساخت این باور بود که بی‌ثباتی اقتصاد کلان^۲ از بین رفته است. «تعدیل بزرگ»^۳ همراه با تورم پایین و رشد پایدار، احساس امکان تحقق ریسک پایین و بازگشت سرمایه را تقویت می‌ساخت. این تحولات تا حدود زیادی از تغییرات ساختاری در محیط اقتصادی از جمله فرصت‌های روبه رشد برای تسهیم ریسک بین‌المللی، ثبات بیشتر در سیاست‌گذاری و افزایش سهم خدمات در فعالیت اقتصادی تأثیر می‌پذیرند.

در این میان عدم تعادل جهانی نیز نقش اساسی ایفا نمود. مازاد خالص پس‌انداز^۴ چین، ژاپن و اقتصادهای تولیدکننده نفت، بازده اسناد قرضه^۵ را پایین نگه می‌داشت. بازار سرمایه شناور و عمیق باعث پیدایش انقباض در جریان‌های سرمایه می‌شد. به‌رغم افزایش بهای کالاها، متأثر از شرایط عرضه مطلوب خصوصاً در اقتصادهای بازاری نوظهور مانند چین، تورم همچنان تحت کنترل و به قولی پنهان بود؛ این امر به کمک کشورهای نظام سرمایه‌داری و در رأس آن اتحادیه اروپایی و ایالات متحده آمد تا در میانه شرایط حاکم اقتصادی اقدام به اتخاذ

^۱ Recapitalize

^۲ Macroeconomic instability

^۳ Great Moderation

^۴ Net saving surpluses

^۵ Bond yields: میزان بازده یک سرمایه‌گذاری در اسناد قرضه دراز مدت.

سیاست‌های تطبیق پولی^۱ کنند (Taylor, 2009:2)؛ این رویکرد پیش‌تر در اواخر دهه ۱۹۸۰ در ژاپن تجربه شده بود، رویکرد جدید به افزایش سریع بهای کالاها و اموال به ویژه سهام، املاک و مستغلات انجامید. نمودارهای ذیل نتیجه این رویکرد جدید اقتصادی را بر قیمت سهام و خانه نشان می‌دهند.

آنچه در آن مقطع روشن نبود این بود که آیا نقدینگی بالای جهانی به افزایش بهای دارایی‌ها منجر می‌شود یا خیر؟ در مجموع سه کانال انتقالی وجود داشت. نخست اینکه، فشار صعودی بر نرخ‌های تبدیل اروپایی^۲ در برابر دلار آمریکا باعث کاهش تورم و ثبات بیشتر سیاست‌های پولی شد. دوم اینکه، سیاست موسوم به «Carry Trades»^۳، باعث سرریزی نقدینگی جهانی در بازارهای مالی اروپایی می‌شد (Beregerand Hajes, 2009: 17). سوم اینکه، جریان‌های بزرگ سرمایه متأثر از همگرایی و ادغام بازارهای مالی به سمت بازار مستغلات و املاک تغییر مسیر دادند؛ به‌خصوص در کشورهایی که شاهد افزایش سریع در درآمد سرانه بودند (Dreger & Wolters, 2009: 36). نتیجه این روند عبارت بود از شکل‌گیری آمیزه‌ای از تورم بهای دارایی‌ها و از بین رفتن «کیفیت اعتبار»^۴. در نتیجه این روند، حباب در بازارهای دارایی و املاک شکل گرفت از جمله در بازار مسکن. در بانک‌های بزرگ سرمایه‌گذاری آمریکا، نسبت بدهی به دارایی خالص یا سرمایه^۵ از ۲۰ به ۳۰ تغییر یافت؛ این وضعیت در بانک‌های اروپایی وخامت بیشتری داشت.

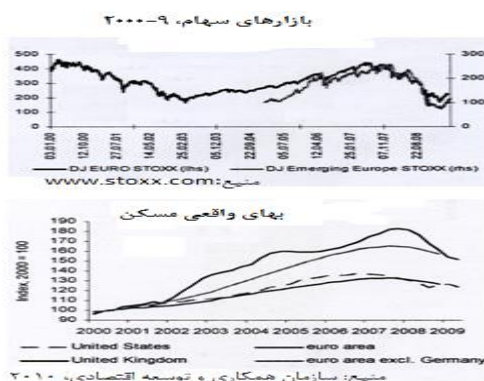
^۱ Accommodating Monetary policies

^۲ European exchange rates

^۳ عبارت از نوعی استراتژی تجاری است که در آن اقدام به استقراض با یک نرخ بهره پائین و سپس سرمایه‌گذاری در دارایی‌ها و اموالی می‌شود که از نرخ بالاتر بازگشت برخوردارند.

^۴ Credit quality: ارزیابی توانایی صادر کننده اوراق قرضه در تأمین سود تخصیص یافته.

^۵ leverage ratio



بحران مالی و اقتصادی اروپا با ویژگی سرایتی خود موجی از نگرانی و هیجان در بازارهای مالی اروپا و دیگر بازارهای جهانی بوجود آورد. این بحران به سرعت ابعاد بزرگتری به خود گرفت و ثبات و دورنمای واحد پول مشترک کشورهای عضو اتحادیه اروپا، یورو را با خطری جدی روبرو کرد. بدهی‌های فوق‌العاده سنگین به بانک‌های خارجی، مشکلات زیادی را نه تنها برای کشورهای مبتلا به اروپایی، بلکه برای سایر مناطق و حوزه‌های اقتصادی جهان بوجود آورد. درهم تنیدگی ساختارها و مناسبات تجاری - مالی کشورهای مختلف به یکدیگر سبب شد که این بحران به سرعت به سایر مناطق تجاری جهان سرایت نماید. فقدان سازوکارهای لازم برای ایجاد اتحادیه پولی (Schoenmaker, 2011: 57)، عدم موازنه بین اقتصادهای منطقه (Kundnani, 2011: 37) و بی‌انضباطی پولی همگی دست در دست هم دادند تا تشدید بحرانی را رقم بزنند که هنوز سایه آن بر سر اروپا و همگرایی اروپا پایدار مانده است.

از ابتدای سال ۲۰۱۳ با اقدامات نهادی و کنترلی اتحادیه اروپایی، روند احیای اقتصادی اتحادیه اروپا و منطقه یورو آغاز شد. همانطور که اشاره شد همان دو منطق تسری و نتیجه‌گرایی که عامل پیشبرد روند همگرایی اقتصادی و سپس همگرایی سیاسی و امنیتی بودند، به عاملین اصلی در مدیریت بحران نیز تبدیل شدند.

۳. بحران مالی و اقتصادی اروپا و تأثیر آن بر همگرایی سیاسی و امنیتی اروپا

روند همگرایی در اروپا در حالی در دهه ۱۹۵۰ میلادی شکل گرفت که شرایط خاصی بر صحنه اروپا در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی حاکم بود. از همان ابتدا دو منطق تسری و نتیجه‌گرایی در روند همگرایی اروپایی ایفای نقش می‌کردند. ضرورت بازسازی اقتصادی، جلوگیری از ظهور دوباره ناسیونالیسم‌های افراطی و نیاز به امنیت در برابر تهدیدات جنگ سرد، زمینه را برای تقویت منطق نتیجه‌گرایی و در نتیجه حرکت به سوی همگرایی در اروپا فراهم ساخت و به این ترتیب دو دسته انگیزه سیاسی (و امنیتی) و اقتصادی بستر لازم را برای حرکت اروپا به سمت همگرایی فراهم ساخت. مقابله با ناسیونالیسم افراطی در داخل و تهدیدات فرامرزی برخاسته از ناحیه بلوک کمونیسم و در رأس آن شوروی به عنوان محرکه‌های اصلی سیاسی و امنیتی و بهبود اقتصاد در هم شکسته اروپا در نتیجه سال‌ها جنگ به عنوان محرک اصلی اقتصادی در مسیر همگرایی نقش ایفا کردند. پدران بنیانگذار اتحادیه اروپایی بر این باور بودند از آنجایی که دستیابی به همگرایی سیاسی و امنیتی به دلیل تفاوت‌ها و اختلافات بین اعضا میسر نیست؛ بنابراین از مجرای همکاری‌های اقتصادی و با اتخاذ یک استراتژی تدریجی^۱ و پویا می‌توان به همگرایی سیاسی دست یافت (Spolaore, 2014: 10). از آغاز بحران، رهبران اروپایی با علم به تأثیرات تسری‌گرایانه بحران - و در عین حال تأثیرات تسری‌گرایانه اقدامات معطوف به مدیریت بحران - و محاسبات برآمده از منطق نتیجه‌گرایی در مسیر مدیریت بحران مالی و اقتصادی اروپا گام برداشتند. آنچه جایگاه منطق نتیجه‌گرایی را تقویت می‌ساخت، تأثیرات و بازتاب‌های مستقیم سیاسی و اقتصادی بحران در حال و آینده، به‌خصوص دستاوردهای همگرایی سیاسی، اقتصادی و امنیتی از دهه ۱۹۵۰ میلادی بود.

تمامی آنچه در مسیر همگرایی سیاسی و امنیتی اروپا تاکنون گذشته در شرایطی رخ داده است که اروپا دوران شکوفایی اقتصادی خود را طی می‌کرد؛ در این دوران اغلب کشورهای اروپایی شاهد رشد اقتصادی بودند و انتظار می‌رفت با راه‌اندازی پول واحد، شکوفایی تجارت درون اروپا و بیرون اروپا دو چندان شود. شرایط رونق اقتصادی در دهه ۱۹۹۰ کلید خورد. در چهارچوب اصل تسری و نیز عقلانیت حاکم بر نخبگان علمی و عملی اروپا، برداشت رایج این بود

¹ Gradualist Strategy

که همگرایی اقتصادی می‌تواند علاوه بر ثمرات اقتصادی، ثمرات سیاسی و امنیتی نیز در قالب همگرایی سیاسی و امنیتی به بار آورد به خصوص اینکه عضویت کشورهای اروپای شرقی و مرکزی در اتحادیه اروپایی نویدبخش فرصت‌های بیشتری فراروی اروپای واحد بود؛ به این ترتیب تجربه همگرایی اروپایی نشان داد که شرایط اقتصادی مطلوب، همبستگی اقتصادی را در پی دارد و می‌تواند به عنوان موتور محرکه حرکت اروپا به جلو در سایر زمینه‌ها از جمله همگرایی سیاسی و امنیتی عمل نماید. به این ترتیب می‌توان اقتصاد را متغیر اصلی در حرکت اروپا در مسیر همگرایی معرفی نمود و بر اساس آن به بررسی تأثیر بحران اقتصادی بر متغیر همگرایی پرداخت.

بحران مالی و اقتصادی اروپا تبعات سیاسی، امنیتی و اقتصادی قابل توجهی، به صورت مستقیم و غیر مستقیم از خود برجای گذاشت. تأثیرات منفی این بحران بر اقتصاد اروپا به همگرایی اقتصادی آسیب وارد ساخت و به تبع آن نیز همگرایی سیاسی و امنیتی را بی‌بهره ساخت. از سوی دیگر، این بحران به صورت مستقیم نیز با آثار خود، همگرایی سیاسی و امنیتی را متأثر از خود نمود.

۱.۳. تبعات سیاسی و امنیتی بحران مالی و اقتصادی اروپا

۱.۱.۳. بحران مشروعیت

از سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ میلادی روند کاهش اعتبار و به تبع آن مشروعیت نهادهای اتحادیه اروپا آغاز شد. رأی منفی شهروندان فرانسوی و هلندی به قانون اساسی اروپا در سال ۲۰۰۵ از نمودهای واضح این امر بود. نهادهای اروپایی به این امر پی‌بردند که شهروندان کشورهای عضو اتحادیه از روند همگرایی اتحادیه اروپایی حمایت نمی‌کنند؛ از همین رو بود که با آغاز دهه ۲۰۰۰ بحث زیادی در مورد رسیدن به نوعی سازوکار توافق جمعی صورت گرفت. این امر تا حدود زیادی برآمده از کسری دموکراتیک در اتحادیه و روند دیوان سالاری حاکم بر آن بود (Rosamond, 2012: 324-41).

آغاز بحران مالی و اقتصادی، بار دیگر باعث افزایش بی‌اعتمادی مردم اروپا به اتحادیه شد. اطلاعات موسسه افکارسنجی پیو حکایت از آن دارد که آغاز بحران مالی و اقتصادی اروپا آسیب

شدیدی به وجهه اتحادیه اروپا نزد افکار عمومی اروپا خصوصاً کشورهای مطرح در آن یعنی فرانسه، انگلستان، ایتالیا و آلمان زد. براساس پژوهش این موسسه بین سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۱۳ مطلوبیت اتحادیه نزد افکار عمومی در اسپانیا ۳۴ درصد، در فرانسه ۲۱ درصد و در ایتالیا ۲۰ درصد سقوط کرده است. در سال پایان بحران و آغاز بهبود نسبی، ۳۶ درصد از مردم اروپا نسبت به پارلمان اروپا نگاه مثبتی داشته‌اند. این شاخص برای کمیسیون اروپا و بانک مرکزی اروپا به ترتیب ۳۴ و ۳۰ درصد بود^۱. دو عامل در شکل‌گیری احساس بی‌اعتمادی شهروندان اروپایی نقش اصلی را ایفا نمودند. یکی از این عوامل تناقض خواسته‌های شهروندان این کشورها در جنوب و شمال اروپاست. از زمان آغاز بحران در سال ۲۰۰۸ شهروندان کشورهای وام‌دهنده تمایلی به مسئولیت‌پذیری در مورد بدهی‌های دیگر کشورها، بدون وجود سازوکار مشخص برای کنترل هزینه‌های آنها ندارند؛ از سوی دیگر، نیز اعمال قواعد خاص از سوی بانک مرکزی اروپا، باعث تقویت این دیدگاه در بسیاری از کشورهای اروپایی شد که بروکسل از خط قرمزهای تعیین شده در زمینه حاکمیت ملی کشورها عبور کرده است. به این ترتیب بحران مالی با تسریع در روند بی‌اعتمادی شهروندان اروپایی نسبت به اتحادیه اروپایی و نهادهای آن، عملاً مشروعیت را به یک دغدغه اصلی نزد مقامات بروکسل تبدیل کرد. پژوهش صورت گرفته از سوی اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۱۴ حکایت از تقویت نگاه منفی افکار عمومی اتحادیه اروپایی به روند گسترش و همگرایی اتحادیه اروپایی داشت (Toshkov, 2014: 3).

۲.۱.۳. کاهش هزینه‌های دفاعی و امنیتی

بیشترین میزان تأثیرگذاری بحران مالی و اقتصادی اروپا را می‌توان در کاهش هزینه‌های دفاعی جست. بحران اروپا در زمانی بنیان‌های مالی و اقتصادی اروپا را به لرزه درآورد که اتحادیه اروپایی با افزایش هزینه‌های خود در نتیجه جنگ‌های لیبی و افغانستان روبه‌رو بود. هزینه‌های دفاعی کشورهای اروپایی پس از جنگ دوم جهانی به شدت متأثر از فضای جنگ سرد و پساجنگ سرد بوده است. در حالی که بررسی این فضا خارج از حیطه این رساله است، تنها به این مهم اشاره می‌شود که سه عنصر ساختاری تا زمان شروع بحران اقتصادی، وجه

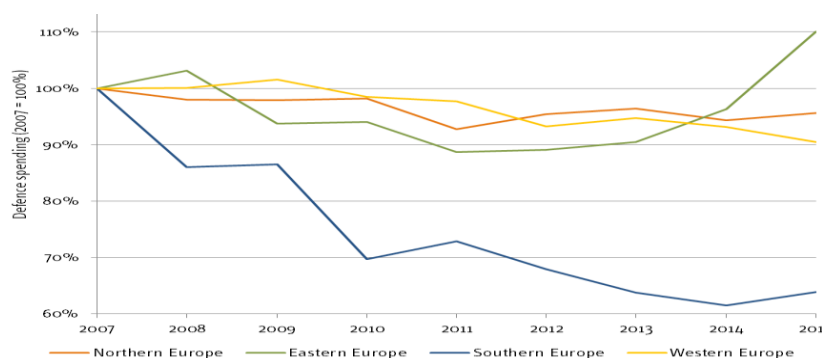
^۱ نگاه شود به سایت: موسسه پیو، می ۲۰۱۴.

مشخصه این دوران بوده است. این سه عنصر از دهه ۱۹۵۰ اروپای غربی و کشورهای اروپای شرقی را از زمان ادغام آنها در ناتو و اتحادیه اروپایی متأثر از خود ساخته، همچنان به ایفای نقش خود ادامه می‌دهند. نخست اینکه، هزینه‌های دفاعی به رغم همگرایی اروپایی همچنان در قالب ظرفیت‌های دولت‌های عضو اتحادیه باقی مانده است. دوم اینکه، به منظور دستیابی به توانمندی‌های نظامی با فناوری‌های پیشرفته، همواره ابتکار عمل از سوی چند کشور عمده صورت گرفته و تمامی کشورهای عضو اتحادیه پیش قدم نشده‌اند. به عنوان مثال در زمینه تولید و بهره‌برداری از قایق‌های "فرم"^۱ مشترکاً کشورهای فرانسه و ایتالیا اقدام به کار نموده‌اند. سومین شاخص نیز اتکای شدید به توانمندی‌های نظامی ایالات متحده است (Marrone, 2012: 3).

بحران مالی و اقتصادی اروپا باعث کاهش شدید بودجه‌های دفاعی خصوصاً طی سال‌های نخستین بحران یعنی ۱۱-۲۰۱۰ گردید. میزان این کاهش در کشورهای عضو اتحادیه متفاوت بود. چنانچه بودجه دفاعی آلمان نسبتاً بدون تغییر باقی ماند در حالی که بیشترین کاهش مربوط به کشورهای فرانسه و اسپانیا بود. انگلیس در همین حال کاهش ۷/۵ درصدی بودجه دفاعی را دنبال کرد در حالی که آنچه در عمل اتفاق افتاد، فراتر از این بود (O'Donnell, 2012). سایر کشورهای اروپایی نیز بودجه‌های دفاعی خود را بین ۱۰ تا ۳۰ درصد کاهش دادند. در مجموع به استثنای کشور لهستان تمام کشورهای اروپایی در دوران بحران مالی و اقتصادی از بودجه‌های دفاعی خود در ابعاد مختلف شامل خرید تسلیحات و سرمایه‌گذاری در امور دفاعی کاستند. این کاهش بودجه نه تنها در سطح ملی صورت تحقق به خود گرفت، بلکه اشتراک‌گذاری اطلاعات نظامی در حوزه تصمیمات دفاعی نیز به شدت کاهش یافت و هیچ ابتکاری نیز به منظور جلوگیری از این اقدامات در اتحادیه اروپایی صورت نگرفت. مهمترین تأثیر این رفتار کشورهای عضو را می‌توان در این مهم خلاصه کرد که اتحادیه اروپایی به عنوان یک کل ظرفیت‌ها و توانمندی‌های نظامی خود را به دلیل تصمیم‌گیری‌های ناهماهنگ اعضا از دست بدهد و به این ترتیب همگرایی امنیتی و دفاعی اروپایی را به خطر اندازد. یکی از مهمترین نمودهای این رفتارهای ناهماهنگ و تأثیرگذار بر همگرایی دفاعی و امنیتی اروپا،

¹ FREMM

تقویت همکاری‌های دفاعی و امنیتی دوجانبه خارج از فرایند همگرایی اروپایی بود. نمودارترین این رفتارها را می‌توان در انعقاد موافقتنامه نظامی و دفاعی بین فرانسه و انگلستان در نوامبر ۲۰۱۰ دید که طیف وسیعی از موضوعات از جمله تحقیق و توسعه و مانورهای مشترک نظامی و سرمایه‌گذاری در تولید تجهیزات نظامی را شامل می‌شود. (Marrone, 2010:25-27) ایتالیا و آلمان نیز در نوامبر ۲۰۱۱ توافقنامه همکاری در زمینه‌های نظامی و دفاعی امضا کردند. نمودار زیر سیر حرکت هزینه‌های دفاعی کشورهای اروپایی را طی سال‌های اخیر نشان می‌دهد.



Northern Europe: Denmark, Estonia, Finland, Latvia, Lithuania, Sweden Eastern Europe: Bulgaria, Czech Republic, Hungary, Poland, Romania, Slovakia Southern Europe: Croatia, Cyprus, Greece, Italy, Malta, Portugal, Slovenia, Spain Western Europe: Austria, Belgium, France, Germany, Ireland, Luxembourg, Netherlands, UK

Data source: *IISS Military Balance 2009-2016*

۳.۱.۳. تعمیق شکاف شمال - جنوب

بحران‌های چندگانه اتحادیه اروپایی طی سال‌های اخیر خصوصاً بحران مالی و اقتصادی، ظهور مجدد شکاف شمال - جنوب را به عنوان مهمترین نشانگر نگرش‌های سیاسی و اقتصادی متمایز و انگیزه‌های حرکت در اتحادیه اروپایی در پی داشت. در عین حال شکاف بین شرق و غرب یا اعضای جدید و قدیمی از بین رفته است. حتی اگر گسترش به شرق اتحادیه را بتوان به عنوان یک نقطه عطف در همگرایی سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپا در دوران پس از جنگ تلقی نمود، ورود اعضای جدید باعث تغییر در پویایی‌های اتحادیه گردید. ورود اعضای جدید

تأثیر قابل توجهی بر تخصیص بودجه در سیاست مشترک کشاورزی^۱، صندوق‌های ساختاری^۲ و خط‌مشی هم‌بستگی^۳ داشت درحالی‌که همزمان هزینه‌های کارگری پائین، پویایی‌های اقتصادی اتحادیه را متأثر از خود می‌ساخت. در حوزه سیاست خارجی، تمایلات فراآتلانتیکی اعضای جدید نیز تبعات خاص خود را خصوصاً در روابط با روسیه به همراه داشت. اوج این شکاف در آستانه گسترش اتحادیه در سال ۲۰۰۳ اتفاق افتاد، زمانی که ایالات متحده درصدد انجام عملیات نظامی علیه صدام در عراق برآمد. در این سال بود که اصطلاح مورد استفاده آمریکا در تلقی از اروپاییان به عنوان «جدید» و «قدیم» تبدیل به یک نشانگر جدی در سیاست خارجی اروپا شد (Jokela, 2013:4).

بحران مالی و اقتصادی اروپا باعث تغییر جهت تمرکز از شکاف شرق- غرب به شکاف شمال- جنوب شد. نکته مهم اینکه در این میان چالش‌های اصلی مربوط به آینده سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپایی نه از اعضای جدید بلکه از اعضای قدیم نشأت گرفته‌اند. هرچند در جریان بحران، اعضای جدیدتر، آسیب‌های جدی از بحران دیدند، اندازه‌های نسبتاً کوچک‌تر اقتصادها و بخش‌های مالی‌شان به بحران‌های سیستمیک - از نوع اقتصادهای جنوب اروپا، ایرلند و تا حدودی انگلیس- مبتلا نشدند، به علاوه بسیاری از این اقتصادها مانند اعضای جدیدتر حوزه یورو شامل استونی و لیتوانی، توانستند با سرعت بیشتری خود را با بحران تطبیق بدهند و وارد فرایند احیای اقتصادی شوند.

۳.۱.۴. خروج انگلیس از اتحادیه اروپایی و تبعات آن بر همگرایی سیاسی و

امنیتی

در تاریخ ۶۰ ساله اتحادیه اروپایی از ۱۹۵۷ تاکنون هیچ‌گاه یکی از اعضاء خواستار خروج از این اتحادیه نبوده است. تنها گرین‌لند که از سرزمین‌های فرادریایی دانمارک محسوب می‌شود، سال ۱۹۸۲ پس از آنکه تا حدی خودمختار شده بود، همه‌پرسی برگزار کرد و با رأی مثبت ۵۲ درصد شهروندان از اتحادیه اروپا خارج شد. یک واقعیت را نباید از ذهن دور داشت: پروژه

^۱ Common Agricultural Policy

^۲ Structural Funds

^۳ Cohesion Policy

همگرایی اتحادیه اروپا که پس از جنگ جهانی دوم کلید خورد، توانست ثبات و توسعه بی-سابقه‌ای را برای نزدیک به ۷۵ سال در اکثر نقاط این قاره به وجود آورد. اعلام خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا که سرانجام در پی همه‌پرسی سال ۲۰۱۶ و عوامل مختلف از جمله مخالفت مردم انگلیس با همراه شدن با مشکلات مالی و اقتصادی اروپا، صورت تحقق به خود گرفت، می‌تواند تبعات سیاسی و امنیتی زیر را برای همگرایی سیاسی و امنیتی اروپا به همراه آورد:

الف- خروج انگلیس از اتحادیه اروپایی می‌تواند تبعات جدی بر همگرایی دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپایی بر جای بگذارد. انگلیس همواره تمایلی به دادن اختیارات دفاعی به اتحادیه اروپایی نداشت، از این رو به عنوان مانعی فراروی همگرایی دفاعی و امنیتی اروپا محسوب می‌شد. در سال ۱۹۹۹ سیاست مشترک دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپایی تنها زمانی به نتیجه رسید که فرانسه و انگلیس نسبت به حفظ نقش ناتو در مسایل دفاعی به توافق رسیدند؛ از این رو با خروج انگلیس، این ذهنیت شکل گرفت که اکنون برای ۲۷ عضو دیگر اتحادیه نیل به سیاست امنیتی و دفاعی مشترک سهل‌الوصول‌تر خواهد شد، اما این تنها یک روی سکه است. روی دیگر سکه، تبعات منفی است که خروج این کشور از اتحادیه بر مسائل دفاعی و امنیتی اتحادیه خواهد داشت. سخت‌تر شدن شرایط برای اتحادیه برای مدیریت ظرفیت‌ها و توانمندی‌های نظامی مورد نیاز و اعزام آنها به مناطق مورد هدف از اولین تأثیرات خروج انگلیس از اتحادیه در بعد دفاعی و امنیتی است. از دیگر سو، از این پس این اولویت‌های زوج فرانسه - آلمان خواهد بود که شکاف ایجاد شده ناشی از خروج انگلیس را پر خواهد کرد. در همین حال برخی موارد مربوط به تقویت سیاست دفاعی و امنیتی مشترک که با وتوی انگلیس روبرو بودند. مانند: تشکیل ارتش واحد اروپا؛ از این پس، براساس ملاحظات این دو کشور شکل خواهند گرفت (Bond & Besch, 2016: 9)، اما نکته‌ای که وجود دارد این است که برلین و پاریس دیدگاه‌ها و نقطه نظرات متفاوتی نسبت به مسایل دفاعی و امنیتی اتحادیه دارند و همین روند اتخاذ تصمیم درخصوص موضوعات امنیتی و دفاعی را با مشکل روبرو می‌سازد. فرانسه عموماً مدافع حمایت اتحادیه از عملیات‌های نظامی خود در آفریقا و عملیات‌های ضد تروریستی است. پاریس نتایج واقع‌بینانه‌تر سیاست مشترک امنیتی و دفاعی اتحادیه را دنبال می‌کند به این معنا

که به آن به دید ابزاری می‌نگرد که می‌تواند برنامه‌های نظامی فرانسه را تکمیل کند. این در حالی است که برای آلمان، سیاست امنیتی و دفاعی مشترک وسیله‌ای است برای هماهنگ-سازی سیاست‌های ملی و هماهنگ‌سازی ظرفیت‌های نظامی در سطح اتحادیه اروپایی (Gomis, 2015:27-28, 31-32).

ب- از منظر اقتصاد سیاسی نیز خروج انگلیس از اتحادیه می‌تواند تبعات جدی هم بر فضای حاکم بر اقتصاد اتحادیه و هم بر روند همگرایی اتحادیه برجای بگذارد. خروج انگلیس از اتحادیه در این رابطه می‌تواند تبعات چندگانه ذیل را به همراه داشته باشد. خروج انگلیس از یک سو، اتحادیه را به سوی یک بلوک کمتر لیبرال و بیشتر حمایت‌گرا سوق می‌دهد، خصوصاً با در نظر داشتن این مهم که همواره در اتحادیه بین دو رویکرد حمایت‌گرایی و لیبرالیسم اقتصادی رقابت وجود داشته و لندن مدافع جدی رویکرد دوم محسوب می‌شده است (Grant, 2008:8). از سوی دیگر، تشدید رقابت بین دو رویکرد اقتصادی فوق را بدنبال می‌آورد (Bond, 2016:5). هرچند هنوز قضاوت در خصوص مدل آینده حاکم بر اقتصاد مجموعه اروپا زود باشد ولی می‌توان این احتمال را داد که در سایه فشارهای ایالات متحده یا مذاکرات تجاری بین‌المللی، اتحادیه نهایتاً به اتخاذ نگاه بیرونی تن در دهد. اتخاذ مدل سرمایه‌داری دولتی مانند چین و روسیه نیز شاید راهکار دیگری باشد که اتحادیه از بین دو رویکرد نگاه درون‌نگر و نگاه بیرون-نگر، به آن اکتفا کند. (Oliver, 2016: 11)

ج- فعال شدن نیروهای گریز از مرکز در اتحادیه: به این صورت که ناسیونالیسم و پوپولیسمی که هم اکنون به دلایل اجتماعی و اقتصادی در اروپا ایجاد شده است، می‌تواند فرصت مناسبی برای شکوفایی بیشتر پیدا کند. به این ترتیب خروج انگلیس را می‌توان یک نوع تابوشکنی و سدشکنی برای اعضای دیگر اتحادیه مانند ایرلند دانست که همواره در برابر تصمیمات جمعی اتحادیه سرمخالفت داشته‌اند. در حالی که همگرایی اتحادیه اروپایی طی سال‌های اخیر در معرض تهدید بحران‌های مهاجرت و مالی و اقتصادی اروپا قرار گرفته بود، خروج انگلیس این فشار را مضاعف ساخت.

د- تغییر در موازنه قوا در اتحادیه اروپا را می‌توان از دیگر تبعات خروج انگلیس دانست. خروج انگلیس می‌تواند به بهم خوردن روابط پیچیده در اتحادیه اروپایی، بین شمال و جنوب، شرق و غرب و اعضای کوچک و بزرگ بینجامد. روابط انگلیس و فرانسه - که غالباً به عنوان موتور محرکه همگرایی اروپایی تلقی می‌شود- غالباً از انگلیس به عنوان وزنه تعادل استفاده کرده است (Moller & Oliver eds. 2014). بی تردید در فضایی که فرهنگ آلمانی دست برتر پیدا کند و ارجحیت تفکر ژئواکونومیک بر ژئوپلیتیک غلبه یابد و تعیین کننده مواضع بین-المللی اتحادیه اروپایی باشد، فرانسه به راحتی حاضر به کنار آمدن با اتحادیه نخواهد بود؛ هرچند آلمان نیز در این میان با از دست دادن حمایت لندن در پیشبرد یک اقتصاد کاملاً آزاد و لیبرال به راحتی نمی‌تواند دستورکار اقتصاد سیاسی خود را به پیش ببرد. نهادهای اتحادیه اروپایی نیز از نفوذ انگلیس بی‌بهره خواهند شد و اتحادیه نیز مجبور خواهد شد برای جبران سهم پولی انگلیس - معادل ۸/۵ میلیارد یورو در سال ۲۰۱۵- سهمیه‌بندی جدیدی اعمال نماید. (Kundanani, 2011: 98)

۳.۱.۵. جنبشهای سیاسی ضد اروپایی و پوپولیست

ظهور جنبش‌های پوپولیستی اروپاگرایز در چندین دولت عضو اتحادیه اروپایی را می‌توان بیانگر نارضایتی حوزه‌های انتخاباتی اروپایی از اتحادیه اروپایی و ظرفیت و توانمندی‌های محدود دولت‌های ملی در مدیریت اقتصادهایشان در پرتو همگرایی اروپایی و جهانی شدن دانست. تمایلات ضد مهاجرت بسیاری از این جنبش‌ها به تقویت این برداشت و نگرش منتهی شده است که آنها در ذهن خود مقابله با پروژه اروپا و جهانی‌سازی و احیای دیگر باره حاکمیت ملی دول اروپایی را دنبال می‌کنند.^۱

۳.۲. تبعات اقتصادی بحران مالی و اقتصادی اروپا

بحران اروپا تأثیرات عمیق و قابل توجهی را بر اقتصاد واقعی اتحادیه اروپایی برجای گذاشت و علی‌رغم اقدامات کنترلی اروپا، بحران اقتصادی را رقم زد. میزان این تأثیرگذاری در میان کشورهای عضو یکسان نبود و متناسب با عواملی مانند میزان حباب در بخش مستغلات یا

^۱ برای اطلاعات بیشتر نگاه شود به: Deutsche Bank Research, 2015:1-20

حضور یک مرکز مالی بزرگ متأثر از بحران شدند. نه تنها فعالیت واقعی اقتصادی از بحران تأثیر پذیرفت، بلکه برون‌دادهای بالقوه - متناسب با فاکتورهای تولید مانند نیروی انسانی، سرمایه و تکنولوژی - نیز تأثیرپذیری نسبی داشت. این امر تبعات عمده‌ای بر دورنمای رشد بلندمدت و وضعیت مالی کشورها داشت. بحران مالی اروپا از پاییز ۲۰۰۸ تأثیرات خود را بر اقتصاد واقعی برجای نهاد.

۳.۲.۱. تغییر در شکاف از شرق - غرب به شکاف اعتبار دهنده - اعتبار گیرنده

تا سال ۲۰۰۸ اعضای ثروتمندتر اتحادیه خواهان این بودند که میزان چشمگیری از اتحاد و یکپارچگی را با همسایگان کمتر ثروتمندشان در جنوب و شرق به نمایش بگذارند. این نگرش ریشه در آمیزه‌ای از منافع شخصی و ایمان و باور به توسعه داشت (Steinberg, 2013). در این میان اقتصادهای ثروتمندتر به ثبات سیاسی و اقتصادی پایدار دست می‌یافتند که لازمه رشد و توسعه اقتصادی خود آنها بود. در بحران کنونی به طرز قابل توجهی این شاخصه دگرگون شد. نفوذ و قدرت اعضای ثروتمندتر بر اعضای ضعیف‌تر به لحاظ اقتصادی در نتیجه تصمیمات اتخاذ شده برای ثبات‌زایی در پول واحد افزایش یافت. مقیدسازی سفت و سخت برنامه‌های نجات مالی و نیز افزایش قدرت نظارتی کمیسیون اروپا بر اقتصادهای ملی و تحریم نیمه خودکار مربوط به شکست اقتصادهای ملی در پیگیری قوانین و مقررات مالی، باعث افزایش چشمگیر قدرت اقتصادهای ثروتمندتر اروپایی گردید. براین اساس کشورهای موسوم به کشورهای وام دهنده^۱ نقش برتر یا به عبارتی دست برتر را در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی اتحادیه اروپایی از آن خود کردند، در حالی که کشورهای ضعیف‌تر عملاً راه چاره کمی در برابر اجرای این درخواست‌ها داشتند. شکاف اعتبار دهنده - اعتبار گیرنده به واضح‌ترین شکل ممکن خود را در جریان بحران مالی و اقتصادی اروپا نشان داد.

۳.۲.۲. تعمیق شکاف بین منطقه یورو و سایر کشورهای عضو اتحادیه

بحران مالی و اقتصادی اروپا باعث پر رنگ شدن شکاف منطقه یورو و سایر کشورهای عضو اتحادیه شد. پروژه همگرایی اروپا در حال حاضر تا حدود زیادی بر حسب تقویت و تثبیت

^۱ Creditor countries

«اتحاد اقتصادی و پولی اتحادیه اروپایی»^۱ دیده و ارزیابی می‌شود. در این رابطه منطقه یورو و کشورهای اعتبار دهنده، نقش رهبری سیاسی را عهده‌دار هستند، اما با نگرش‌های مختلف نسبت به سرعت، عمق و نیز ساختارهای کنونی آن؛ با این حال در حالی که کشورهای یورو کمابیش به همگرایی روی خوش نشان می‌دهند، برخی کشورهای غیر یورو بدنبال پدال ترمز هستند.

گذشته از این، احزاب راست میانه در کشورهای یورو در مقایسه با احزاب چپ میانه، دارای یک دستورکار سیاسی اروپایی مشترک تری هستند. احزاب چپ در موضوع اتحاد و یکپارچگی در منطقه یورو دارای اختلاف اساسی می‌باشند. در مقابل احزاب چپ میانه در کشورهای بدهکار اروپایی که علاقه‌مند به سیستم تسهیم هزینه حل بحران هستند، احزاب چپ‌گرا در کشورهای اعتبار دهنده غالباً نسبت به برداشتن گامهای بیشتر برای افزایش بدهی‌های مشترک یا اختصاص هزینه بیشتر برای ایجاد اشتغال و رشد در فرای مرزهای سیاسی‌شان به دید تردید و تأمل می‌نگرند. گذشته از این، منطقه یورو طی سال‌های بحران همچنان به روند گسترش خود ادامه داد. چنانچه در سال ۲۰۱۱ کشور استونی و در سال ۲۰۱۴ کشور لیتوانی به منطقه یورو پیوستند. اصل باز بودن سومین مرحله از اتحاد اقتصادی و پولی اتحادیه اروپایی نتیجتاً همچنان به قوت خود باقی می‌ماند با این حال اصلاحات مطرح، سخت‌گیرانه‌تر شدن معیارهای ورود را در پی خواهد داشت (Jokela, 2013: 8).

۳.۲.۳. تأثیر بر بازار کار اروپا

بحران اقتصادی، تأثیرات نامتقارنی بر بازارهای منطقه یورو و مجموعه اتحادیه اروپایی برجای گذاشت. براساس اعلام یورواستات در سال ۲۰۰۸ یعنی سال آغاز بحران بیشترین آسیب را مناطق اسپانیا و یونان به خود دیدند و آلمان تنها کشور منطقه بود که نرخ بیکاری در آن بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ یعنی سال‌های اوج‌گیری بحران، کاهش یافت در حالی که نرخ بیکاری برای ۲۷ عضو اتحادیه اروپا از ۷ درصد به ۹/۶ درصد افزایش یافته بود. این روند منفی، بازتاب‌های خود را در سطح منطقه نیز برجای گذاشت. تحولات نرخ بیکاری منطقه‌ای از سال

^۱ Economic and Monetary Union of European Union

^۲ Principle of Openness

۲۰۰۸ به این سو نشان می‌دهد که بازارهای کار منطقه‌ای بیشترین ضربه را از افول اقتصادی اتحادیه دیده است. طی این سال‌ها بیشترین میزان بیکاری بین جوانان به ثبت رسید، چنانچه حسب اعلام مرکز آمار اتحادیه اروپا بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ یعنی سال‌های اوج‌گیری بحران نرخ بیکاری جوانان ۲۴-۱۵ ساله ۵/۸ درصد رشد داشت (Banerj & Saksonovs, 2014:6-7).

در مجموع میزان تأثیرگذاری بحران بر کشورهای عضو اتحادیه اروپایی از کشوری به کشور دیگر متفاوت بود، هرچند در مجموع بحران تمامی آن کشورها را از آثار منفی خود بهره‌مند ساخت. وضعیت اقتصادی کشورهای هدف در آغاز بحران، ویژگی‌های ساختاری اقتصاد کشورها و سیاست‌های بازار کار، مهمترین عوامل تعیین کننده در این میان هستند (Aiginger, Horvath & Mahringer, 2011). دقیقاً همین عوامل در میزان احیای بازار کار پس از آغاز روند احیای اقتصادی ایفای نقش نمودند، اما آنچه در آن تردیدی نیست این است که، بحران مالی و اقتصادی اروپا از یک سو باعث ایجاد اختلاف شدید بین بازارهای کار آمریکا و اتحادیه اروپا و از سوی دیگر، بین بازارهای کشورهای عضو اتحادیه اروپایی شد. از دیگر سو، این بحران یک تأثیر جدی دیگر بر اتحادیه بر جای گذاشت و آن اینکه، تلاش‌های استراتژی لیسبون^۱ را برای رسیدن به اشتغال ۷۰ درصدی برای نیروی کار بین ۶۴-۱۵ ساله تا سال ۲۰۲۰ به ناکامی رساند. استراتژی ۲۰۲۰ اتحادیه اروپایی، اشتغال ۷۵ درصدی را برای نیروی کار کشور تا سال ۲۰۲۰ به تصویر کشیده است که با توجه به تبعات بحران و شرایط کنونی بازار کنونی کار اتحادیه دور از ذهن به نظر می‌رسد.

۳.۲.۴. تأثیر بحران بر رشد بالقوه

یکی از مهم‌ترین معیارهای بررسی تأثیرات بحران اقتصادی اتحادیه اروپایی، رشد بالقوه است، از این رو که به عنوان معیار اصلی ارزیابی افزایش و ارتقای سطح استاندارد زندگی در میان مدت و بلندمدت محسوب می‌شود؛ اهمیت دیگر این شاخص، جایگاه تعیین کننده آن در ارزیابی و سنجش کساد اقتصادی^۲ یا شکاف بازده یا تولید در کوتاه مدت است. شکاف تولید،

^۱ Lisbon Strategy

^۲ Economic slack

تعریف کننده فضا برای ارائه محرک‌ها و مشوق‌های سیاست‌گذاری کوتاه مدت است که فرای آن فشارهای تورمی زمینه ظهور می‌یابد. اگر سطح تولید بالقوه^۱ پایین ارزیابی شود ریسک انقباض پولی دست‌کم گرفته خواهد شد. از دیگر سو، تولید بالقوه شاخص تعیین وضعیت ساختاری یا مالی است که به صورت دوره‌ای تنظیم شده است. هرچقدر تولید بالقوه پایین‌تر باشد، شکاف تولیدی (منفی) کوچک‌تر خواهد بود و پس از آن مؤلفه ساختاری کسری بودجه بزرگ‌تر خواهد بود. هرچند در ابتدا تصور می‌شد بحران اتحادیه اروپایی تأثیر جدی بر رشد بالقوه در آینده نزدیک نخواهد داشت، بحران تأثیر جدی بر رشد بالقوه بر جای گذاشت. بحران مالی به سرعت فرصت‌های سرمایه‌گذاری را با تهدید روبرو نمود، دورنمای تقاضا را تیره و تار ساخت و هزینه‌های استقراض را بالا برد و همگی اینها بر رشد تأثیر گذاشت؛ در همین حال افزایش بیکاری رشد بالقوه را بی‌بهره نگذاشت، خصوصاً با در نظر گرفتن این واقعیت که بازگشت بخش بیکار جامعه به اقتصاد تولیدی در آینده نزدیک دور از ذهن می‌نمود. از دیگر سو «توسعه بهره‌وری»^۲ نیز از بحران اثر پذیرفت. جالب توجه اینکه بحران باعث کاهش سرمایه‌گذاری در بخش تحقیق و توسعه نیز شد. در آن مقطع پیش‌بینی می‌شد تأثیر بحران بر تولید بالقوه بین ۱/۳ تا ۳/۸ درصد باشد (Furceri & Mouraugane, 2009). در قالب این پیش‌بینی‌ها باز هم تصور می‌شد احیای اقتصادی در آینده نزدیک امری ممکن و دست‌یافتنی باشد. به عنوان مثال کمیسیون اروپایی در گزارش سال ۲۰۰۸ پیش‌بینی می‌کرد احیای روند رشد اقتصادی در سال ۲۰۱۰ حدود ۱/۵ درصد باشد (European Commission, 2008).

۳.۲.۵. تأثیر بحران بر بازار کار و اشتغال

از نیمه دوم سال ۲۰۰۸ بازارهای کار در اتحادیه اروپایی رو به ضعف و طی ماه‌ها و روزهای سال ۲۰۰۹ روبه وخامت گذاشتند. انعطاف فزاینده داخلی از جمله؛ ترتیبات و قراردادهای کاری منعطف همراه با امتیازات و فوق‌العاده‌های صوری و جزئی شغلی، جای ثبات شغلی را در برخی

^۱ Potential output: تولید ناخالص داخلی یک کشور در صورت بکارگیری کلیه منابع موجود در اقتصاد آن کشور.

^۲ Productivity growth: نسبت میان مقدار معینی محصول و مقدار معین از یک یا چند عامل تولید/مقداری که که هر کارگر در یک زمان معین می‌تواند تولید نماید.

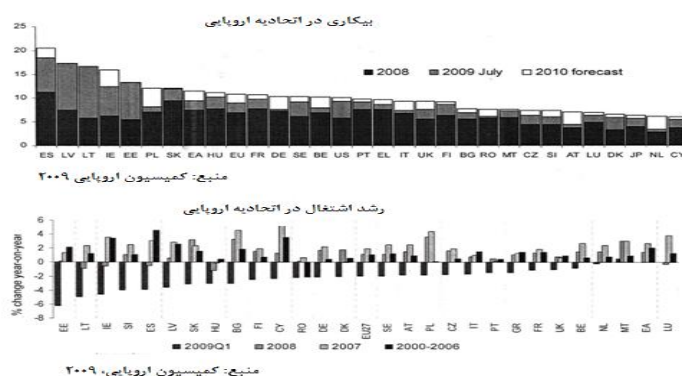
شرکت‌ها و صنایع اروپایی گرفته بودند. طی سال‌های اول بحران نرخ بیکاری در اتحادیه اروپایی رشد چشمگیری پیدا کرد به گونه‌ای که به‌رغم برخی خوش‌بینی‌ها مبنی بر غلبه سریع اتحادیه بر بحران، پیش‌بینی‌های کمیسیون اروپایی، دورنمای روشنی را در بخش اشتغال ترسیم نمی‌کرد. به گونه‌ای که تنها برای سال ۲۰۱۰، نرخ بیکاری ۱۱ درصدی در اتحادیه اروپایی و ۱۱/۵ درصدی در منطقه یورو پیش‌بینی شد (European Commission, 2009a).

تا زمان کلید خوردن بحران - دست‌کم تا تابستان ۲۰۰۷ - بازارهای کار اتحادیه اروپایی عملکرد خوبی از خود به نمایش گذاشته بودند. نرخ اشتغال در حال نزدیک شدن به رقم مطلوب پیمان لیسبون یعنی ۷۰ درصد بود که البته این امر تا حدود زیادی مدیون اشتغال زنان و نیروی کار مسن بود. تنها بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۸ نرخ اشتغال زنان و افراد مسن به ترتیب ۵ و ۹ درصد افزایش یافته بود. به‌رغم افزایش چشمگیر نیروی کار، بیکاری کاهش قابل توجهی پیدا کرده بود. نکته قابل توجه اینکه کاهش نرخ بیکاری به تسریع و شتاب‌گیری تورم منتج نشده بود. آنچه تحقق این دستاوردها را میسر ساخته بود اصلاحاتی بود که به هدف تقویت انعطاف‌پذیری بازار کار و از سوی دیگر افزایش عرضه کار بالقوه^۱ صورت گرفته بودند (European Commission, 2007).

نمودارهای ذیل به ترتیب وضعیت رشد اشتغال در اتحادیه اروپایی (بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹) و نرخ بیکاری و پیش‌بینی اتحادیه برای سال ۲۰۱۰ را نشان می‌دهند. همان‌طور که از نمودارها برمی‌آید در سه ماهه دوم ۲۰۰۹ نرخ بیکاری افزایش ۲/۲ درصدی یافت؛ در حالیکه در سال قبل نرخ بیکاری ۶/۷ درصد بود. شدیدترین این افزایش در کشورهایی به ثبت رسید که با کاهش شدید فعالیت اقتصادی روبرو بودند، مانند: اسپانیا و ایرلند. تقریباً تمام تلاش‌های صورت گرفته از اواسط سال ۲۰۰۵ برای کاهش نرخ بیکاری در اتحادیه یک شبه بر باد رفت. در مراحل اولیه بحران بخش عمده بیکاری و از دست رفتن مشاغل تنها محدود به تعداد خاصی از کشورها می‌شد. این امر تا حدود زیادی به ضعف‌های از پیش موجود در اقتصاد این کشورها و در معرض مستقیم بودن این کشورها به تبعات بحران بازمی‌گشت، به عنوان مثال اصلاحات و تعدیلات صورت گرفته در بخش مالی و بازارهای مسکن در مقام مقایسه با تحولات صورت گرفته در

¹ Potential labor supply

تجارت بین الملل و ضرورت هم‌سویی با آنها. همان‌طور که نمودار اول نشان می‌دهد از سه ماهه اول سال ۲۰۰۸ با انتشار بحران در سراسر اتحادیه به‌خصوص تأثیرگذاری شدید بحران بر تقاضای داخلی، نرخ بیکاری در میان تمامی دولت‌های عضو افت شدیدی پیدا کرد. افزایش شدید بیکاری، بیشتر بین کارگران و افرادی به ثبت رسید که در مشاغل ابتدایی مانند خدمات مشغول به کار بودند. تأثیرپذیری زنان کمتر از مردان بود؛ از این جهت که بحران ابتدا و قبل از هر چیز بخش‌هایی را تحت تأثیر گذاشت که اشتغال مردان در آنها بیشتر بود مانند خودرو و ساخت‌وساز.



۶.۲.۳. تأثیر بحران مالی و اقتصادی بر وضعیت بودجه

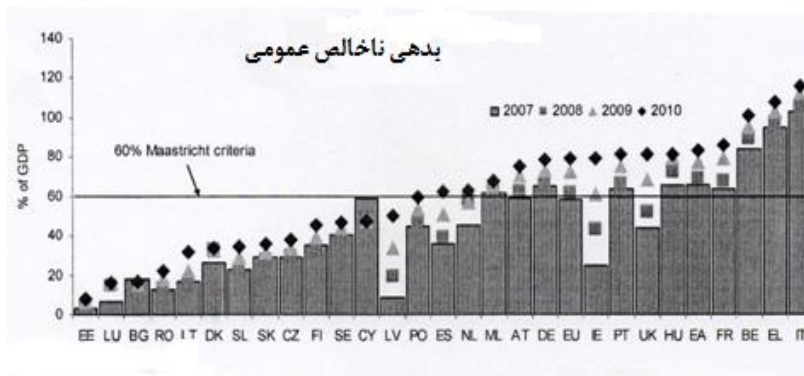
بحران مالی و اقتصادی اروپا هزینه‌های متعدد و چندی را برجای گذاشت که یکی از مهمترین و پررنگ‌ترین آنها، بخش مالیه عمومی و موازنه بودجه بود. کاهش رشد اقتصادی دولت‌های عضو در نتیجه بحران باعث وارد آمدن فشار بسیاری بر مالیه عمومی گردید. تعهدات مرتبط با عملیات‌های نجات مالی و مداخلات در دیگر حوزه‌ها، «ریسک قابلیت دوام»^۱ را بیشتر کرد. تا پیش از بحران، بخشی از روند احیای وضعیت مالی دولت‌ها به درآمدهای خاصی از بخش‌های پول‌ساز مانند مسکن و ساخت‌وساز مربوط می‌شد و اکنون با رکود ایجاد شده در

¹ Sustainability risk

نتیجه بحران، بسیاری از دولت‌ها از این درآمدها محروم می‌شدند. از دست رفتن این منابع درآمدی در کنار مشوق‌ها و محرک‌های مالی دولت‌های عضو اتحادیه - در چارچوب اقدام مشترک اتحادیه اروپایی - بار سنگینی را بر دوش دولت‌های عضو گذاشت.

در واقع امر در جریان رشد اقتصادی خصوصاً افزایش بهای املاک و مستغلات، درآمدهای مالیاتی دولت‌ها رشد چشمگیری داشت؛ از این رو با شروع بحران و کاهش اشتغال و درآمد در بخش مسکن و ساخت‌وساز، دولت‌ها از بخشی از درآمدهای اصلی خود محروم شدند. کمیسیون اروپایی در گزارش ۲۰۰۹ خود با پرداختن به بحث مالیات‌های ناشی از فعالیت‌های ساختمانی به این مهم توجه ویژه‌ای دارد (European Commission, 2009c).

از دیگر سو، کسری مالی دولت‌های عضو، سایر بخش‌های اقتصادی و مالی کشورهای مبتلا را بی‌تأثیر نگذاشت (Reihart & Rogoff, 2009: 466-472). همان‌طور که نمودار زیر نشان می‌دهد بیشترین بدهی عمومی^۱ در کشورهای عضو اتحادیه متعلق به کشورهایی است که بالاترین میزان کسری مالی را از خود به ثبت رسانده‌اند، یعنی: انگلستان، اسپانیا، ایرلند و لیتوانی.



منبع: کمیسیون اروپا، ۲۰۱۰

¹ Public debt

نتیجه گیری

از همان ابتدای شکل‌گیری بحران مالی و اقتصادی اروپا، برای رهبران اروپایی کاملاً روشن بود که شکست در مدیریت این بحران نه تنها شکست برای تمام اعضای ناحیه اعم از اعضای یورو و غیر یورویی خواهد بود، بلکه به دلیل پیشینه شکل‌گیری اتحادیه دورنمای همگرایی اروپا نیز آسیب خواهد دید. از جهت اقتصادی به عنوان زیربنای همگرایی سیاسی و امنیتی در طرف اعضای ضعیف‌تر و بحران زده، خروج از این ناحیه به منزله سقوط ارزش پول ملی، تورم لجام‌گسیخته و در نتیجه تزیاید خیره‌کننده بدهی‌های خارجی - به دلیل افزایش نرخ بهره آنان - خواهد بود، فرجامی که عملاً منجر به ورشکستگی کامل اقتصادی آنان خواهد شد و سرانجام با تقویت روحیه ملی‌گرایانه و گریز از مرکز در اتحادیه، روند همگرایی را با تهدید روبرو خواهد ساخت. در طرف اعضای قدرتمند که عمدتاً شامل کشورهای اروپای غربی و به طور مشخص اقتصادهای آلمان و فرانسه می‌باشد، بحران در صورت شکست آن و خروج اعضای بدهکار، سبب از بین رفتن بازار فروش آنان، کاهش شدید تقاضا از سوی شرکای اروپایی و در نتیجه رشد چشمگیر بیکاری و از دست دادن جایگاه اقتصادی‌شان در سطح جهان خواهد شد. به این ترتیب نیز در طرف اعضای قوی‌تر، تداوم بحران به خصوص در میان کشورهای ضعیف‌تر، باز هم تهدید جدی همگرایی را به همراه خواهد آورد.

بازتاب‌های مستقیم سیاسی و امنیتی بحران از جمله به قدرت رسیدن حزب سیریزا در یونان و برخی اقدامات گریز از مرکز دولت «رنتزی» در ایتالیا در نزدیکی به روسیه نشان داد که بحران مالی و اقتصادی علاوه بر تبعات منفی اقتصادی خود بر همگرایی سیاسی و امنیتی، تبعات مستقیم جدی نیز بر همگرایی سیاسی و امنیتی اتحادیه اروپایی به همراه خواهد داشت. منطق تسری و نتیجه‌گرایی منبعت از عقل‌گرایی اعضای اتحادیه که زمانی باعث پیشبرد همگرایی سیاسی و اقتصادی اتحادیه شده بودند، اکنون با چالش جدی روبرو شده بودند، چالشی که همچنان به نقش‌آفرینی خود ادامه می‌دهد. بحرانی که از بخش مالی شروع شده بود، به سرعت به بخش اقتصادی سرایت کرد و از سوی دیگر نیز با تداوم آن، تبعات سیاسی امنیتی نیز در قالب کاهش مشروعیت همگرایی، تقویت گرایش‌های گریز از مرکز، اروپا‌ستیزی

و کاهش هزینه‌های دفاعی و روی آوردن به توافقات دوجانبه و چندجانبه نظامی از خود برجای گذاشت.

وقوف به تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم بحران بر همگرایی سیاسی و امنیتی اروپایی بود که بار دیگر رهبران اروپایی را - براساس همان دو منطقی که پدران بنیانگذار اتحادیه را به سوی همگرایی کشاند- در کنار هم نشاندهنده تا با اتخاذ یک نگاه ایجابی، ضمن مقابله با بحران مالی و اقتصادی، همگرایی سیاسی و امنیتی را از دام ضعف و تزلزل نجات دهند. با توجه به آنچه گذشت طبیعی بود که رهبران اروپایی به این مهم دست یابند که در شرایط بحران اقتصادی و تقویت جریان‌های واگرایی رسمی و غیر رسمی و اروپاستیز، تقویت همگرایی سیاسی و امنیتی امری امکان‌پذیر نخواهد بود؛ از همین رو بود که حفظ همگرایی اروپایی از طریق تقویت بنیان‌های اقتصادی اروپا، تبدیل به اولویت اصلی اتحادیه شد.

با هدف گشایش در وضعیت اقتصادی کشورهای عضو، تدابیر نهادی و کنترلی-احیایی اتحادیه اروپایی صورت عمل به خود گرفتند. تأسیس نهادهای نجات مالی مانند مکانیسم حل بحران موسوم به «سهولت ثبات مالی اروپا»^۱ و نیز «مکانیسم ثبات مالی اروپا»^۲ از یک سو و اعطای وام به دول ضعیف‌تر اروپایی، تأکیدات مکرر بر افزایش توان رقابت‌پذیری و مقابله شدید با عدم توازن حساب‌ها از سوی دیگر در قالب اقتصادی در دستور کار قرار گرفتند، اما آنچه در بعد اقتصادی نمود و بروز بیشتری داشت، پذیرش قدرت‌های بزرگ اقتصادی و در رأس آن آلمان بود که به‌جای سیاست‌های سرسختانه و متصلب ریاضت اقتصادی، به سیاست‌های منعطف‌تر ریاضت اقتصادی و معطوف به رشد روی آوردند. بازخورد این امر را می‌توان در تعدیل سیاست‌های اروپا گریز چیپراس در یونان و تصویب نهایی دستورکار اجرایی دیکته شده از سوی اتحادیه اروپایی در پارلمان یونان مشاهده نمود. پذیرش رویکرد منعطف‌تر اقتصادی، نه تنها برآمده از ضعف و ناتوانی اقتصادی کشورهای بحران‌زده اروپایی در اجابت مطالبات سیاست‌های غیرمنعطف اقتصادی، بلکه برخاسته از منطق نتیجه‌گرایی قدرت‌های برتر سیاسی و اقتصادی اتحادیه نیز بود که حفظ همگرایی سیاسی و امنیتی اروپایی را در ادامه عضویت کشورهای عضو

^۱ European Financial Stability Facility

^۲ European Financial Stabilization Mechanism

اتحادیه و مقابله با خروج آنها از اتحادیه؛ همچنین مقابله با جریان‌های اروپا گریز و پوپولیستی مخالف اتحادیه می‌دید. از دیگر سو، رهبران اروپایی به این مهم آگاه بودند که همانطور که منطق تسری باعث سرایت همگرایی اقتصادی به همگرایی سیاسی و امنیتی شده است، به همین ترتیب نیز ضعف اقتصادی اتحادیه و گرایش ملی‌گرایانه کشورهای ضعیف هم می‌تواند به تضعیف همگرایی سیاسی و امنیتی منتج گردد.

در همین حال برنامه احیای اقتصادی اروپا خواستار اولویت بخشی به سیاست‌های ساختاری بود که در این میان افزایش سرعت رشد اقتصادی و اشتغال در کنار حمایت از افزایش روند تقاضا و درآمدهای خانوارها هدف‌گیری شده بود. برنامه احیای اقتصادی در عین حال، بهبود توانمندی کشورهای عضو را در راستای تسریع روند احیا دنبال کرده و می‌کند. اهداف سیاست گذاری بلندمدت مانند موارد یادشده در استراتژی لیسبون، کارکرد آرام بازار واحد و تسهیل حرکت به سمت اقتصادهای با آلاینده‌گی پایین از روش اصلی این برنامه محسوب می‌شود؛ در همین حال براساس منطق نتیجه‌گرایی و توجه به جایگاه دولت در کنار نهادهای اروپایی، برنامه احیای اقتصادی اروپا، خواستار مداخله دولت‌ها برای حمایت از بخش تجاری در جریان بحران از طریق کاهش محدودیت‌های مالی فرارو و نیز ارائه خدمات اعتباری ویژه مانند بیمه اعتبارات صادرات می‌گردد. فرای حمایت از تقاضا که از طریق مکانیسم‌ها و ابزارهای اقتصادی کلان صورت تحقق به خود می‌گیرد، حمایت موقت دولتی از بخش‌هایی نیز در دستور کار قرار گرفت که در آنها تقاضا به صورت نامتناسبی از بحران اقتصادی و مالی تأثیر می‌پذیرفت. حمایت موقت دولتی مانع از ریزش غیر ضروری و هزینه بر کار و نیروی کار و از بین رفتن شرکت‌های عظیم و توانمند اروپایی شد؛ این ابتکارات به نوبه خود مهار تأثیرات منفی بحران بر بازدهی و تولید بالقوه را به همراه آورد.

در حال مدل سیاست‌های ریاضتی و معطوف به رشد اتحادیه اروپایی، سرانجام از سال ۲۰۱۳ به ثمر نشست و اتحادیه توانست رشد اقتصادی خود را به آرامی آغاز کند؛ با این حال رشد کنونی، رشد کند و شکننده‌ای است. اگر بپذیریم که همگرایی اقتصادی، زیر بنای همگرایی سیاسی و امنیتی اتحادیه اروپایی را تشکیل می‌دهد، کندی رشد اقتصادی همچنان

می‌تواند به عنوان عاملی تهدیدزا علیه آن عمل نماید. هرچند نهادینه شدن اتحادیه اروپایی و احیای اقتصادی آن مانع از فروپاشی اتحادیه در جریان بحران گردید، اما تداوم سایه بحران - به دلیل رشد کند و ادامه تبعات سیاسی و اقتصادی منفی بحران - همچنان سایه سنگین خود را بر هدف نهایی یعنی همگرایی سیاسی و امنیتی حفظ می‌کند.

منابع:

- کولایی، الهه. (۱۳۷۹). **اکو و همگرایی منطقه ای**. تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- مشیرزاده. (۱۳۷۹) حمیرا. **تحول در نظریه های روابط بین الملل**. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.
- Banrje, Angana and Saksonovs, Sergeis. (2014). **Youth Unemployment in Advanced Economies in Europe: Searching For Solutions**. International Monetary Fund.
- Bugge, Peter. (1993). "The Nation Supreme: The Idea of Europe, 1914-1945", in Kevin Wilson and Jan Van der Dussen (eds), *The History of The Idea of Europe*. London: Routledge.
- Craig, Paul; de Burca, Grainne. (2003). **EU Law: Text, Cases and Materials** (3rd ed.). Oxford, New York: Oxford University Press.
- Mc Cormic, John. (1999). **Understanding the European Union**. New York: Palgrave.
- Moller, Almut and Oliver, Tim. (2014). **The United Kingdom and European Union: What would a Brexit mean for the EU and Other States around the World?**. Birling, DGAP.
- Monnet, Jean. (1978). **Memoirs**, Garden City. NY: Doubleday.
- Valasek, Tomas. (2011). **Surviving Austerity: The case for a new approach to EU military collaboration**. London: Center for European Reform.
- Spolaore, Enrico. (2014). "The Political Economy of European Integration". in Harald Badinger and Volker Nitsch, **The Handbook of the Economics of European Integration**, London: Routledge.
- Dhameja, N. (2010). "Financial Crisis: Impact, Challenges and Way Out". **Indian Journal of Industrial Relations**, 45(3).
- Gomis, Benoit. (2015). "France steers away from the CSDP" in the Common Security and Defense Policy: National Perspectives". **European Geostrategic**, Vol, 7(13).
- Kundanani, Han. (2011). "Germany as a Geo-Economic Power". **Washington Quarterly**, Vol 43(2).

- Marrone, Alessandro. (2012). "Defense Spending in Europe in Light of the Economic Crisis". **IAI working Papers** 12(27).
- Moravcsick, Andrew. (2002). "Despotism in Brussels? Misreading the European Union". **Foreign Affairs**, Vol. 80(3).
- Moravcsick, A., and A. Vachudova. (2003). "National Interests, State Power and EU Enlargement". **East European Politics and Society**, Vol. 17.
- Rosamond, Ben. (2012). "Supranational Governance and Economic Patriotism? The European Union, Legitimacy and Reconstruction of State Space". **Journal of European Public Policy**, Vol. 19(3).
- Rosato, Sebastian. (2011). "Europe Troubles: Power Politics and the State of the European Project". **International Security**, Vol. 35(4).
- Schoenmaker, D. (2011). "The Financial Trilemma". **Tinbergen Institute Discussion Papers**, Vol. 111. (1).
- Toshkov, Dimitar. (2014). "The 'Old' and the 'New' Europeans: Analyses of Public Opinion on EU Enlargement in Review". **MAXCAP Working Paper**, No. 2.
- Jokela, Juha. (2013). "Towards a Deeper EMU: An assessment of political divisions within the EU". **The Finnish Institute of International Affairs**, FIIA Briefing Paper 140.
- Bond, Ian & Besch, Sophia. (2016). Europe After Brexit: Unleashed or Undone?, **Center For European Reform**, available at: www.cer.org.uk.
- **Deutsche Bank Research** (28 April 2015), "A Profile of Europe's Populist Parties: Structures, Strengths, Potentials". <https://www.dbresearch.com/PROD>.
- Grant, Charles. (2008). "In Defense of Anglo-Saxon capitalism". CER, available at: www.cer.org.uk/insights.
- James Kilcourse (2014). "Britain outside Europe? The Irish View". **IP Journal**, available at: <https://ip-journal.dgap.org/en/>.

- Oliver. Tim, A. (2016). “A European Union without the United Kingdom: the geopolitics of a British exit from the EU”. LSE IDEAS Strategic Update, available at:
<http://eprints.lse.ac.uk/65542/>
- Steinberg, Federico. (2013). “A New Union of Creditors and Debtors”. Real Institute Elcano Expert Comment, available at:
<http://www.realinstitutoelcano.org>.